



Prerequisites for Peaceful Coexistence in Islamic Political Thought

Seyyed Abdul Qayum Sajjadi¹

Abstract

Human beings, by their innate nature or due to their needs, require collective living. Human social life, from its inception to the present, has witnessed continuous conflicts over power, wealth, and fame. Achieving the fundamental goals of life, safeguarding human rights, and pursuing an ideal and just society are significant issues in social life. Realizing these objectives is only possible through social order and security. Therefore, establishing a peaceful life free from disputes and conflicts is a primary and vital issue in politics and governance.

The model of peaceful living in Islamic political thought is proposed as a response to this essential and necessary issue. The question of the prerequisites for peaceful living in societies with ethnic, linguistic, and religious diversity is a fundamental and important topic. Considering the ethnic, religious, and linguistic diversity of Afghan society and the collective belief of its people in Islamic teachings and principles, elucidating the prerequisites for peaceful coexistence is a critical issue for our country (the research problem). By referencing Islamic sources and deriving perspectives from Muslim jurists and commentators (through an interpretive method), this essential and significant question can be described and analyzed.

Social justice, rule of law, legal freedoms, and public participation are identified as the most important prerequisites for peaceful living and social coexistence (research findings).

Keywords: Peaceful living, shared principles, justice, freedom, rule of law, political participation.

¹ -Faculty member at Khatam al-Nabiyyin University, Faculty of Law and Political Science, Department of International Relations.



بایسته‌های هم‌زیستی مسالمت‌آمیز در اندیشه سیاسی اسلام

سید عبدالقیوم سجادی^۱

تاریخ دریافت: ۳-۷-۱۴۰۳

تاریخ تأیید: ۵-۹-۱۴۰۳

چکیده

انسان، براساس فطرت یا نیاز خود، محتاج زندگی جمعی است. زندگی اجتماعی انسان، از آغاز تا کنون، شاهد منازعات دوام‌داری برای قدرت، ثروت و شهرت بوده است. تأمین اهداف اساسی زندگی، تضمین حقوق انسانی و تعقیب جامعه مطلوب و عادلانه از مسائل مهم زندگی اجتماعی هستند. دستیابی به اهداف مذکور، تنها در پرتوی نظم و امنیت اجتماعی میسر می‌شود؛ از این رو، تأسیس زندگی مسالمت‌آمیز و به دور از منازعه و کشمکش، مسئله اصلی و مهمی در سیاست و حکومت است. الگوی زندگی مسالمت‌آمیز در اندیشه سیاسی اسلام برای پاسخ به همین مسئله اساسی و ضروری مطرح شده است. پرسش از بایسته‌های زندگی مسالمت‌آمیز در جوامعی که تنوع قومی، زبانی و مذهبی دارند، از مسائل مهم و اساسی است. با توجه به تنوع قومی، مذهبی و زبانی جامعه افغانستان و باور جمعی مردم این کشور نسبت به تعالیم و آموزه‌های اسلامی، تبیین بایسته‌های هم‌زیستی مسالمت‌آمیز از مسائل مهم کشور ما است (مسئله تحقیق). با استناد به منابع اسلامی و استخراج دیدگاه فقها و مفسران مسلمان (روش استنتاجی) می‌توان این پرسش اساسی و مهم را توصیف و تبیین کرد. تأمین عدالت اجتماعی، حاکمیت قانون، آزادی‌های قانونی و مشارکت عمومی از مهم‌ترین بایسته‌های زندگی مسالمت‌آمیز و هم‌زیستی اجتماعی هستند (یافته‌های تحقیق).

واژگان کلیدی: زندگی مسالمت‌آمیز، اصول مشترک، عدالت، آزادی، حاکمیت قانون، مشارکت سیاسی.

۱. دکترای روابط بین‌الملل و عضو کادر علمی دانشگاه خاتم‌النبین (ص)

۱. طرح بحث

دیدگاه‌های مختلفی درباره تبیین ماهیت زندگی اجتماعی انسان مطرح هستند؛ مدنی‌الطبع بودن، تأمین نیازها و غریزه سلطه‌جویی انسان سه دیدگاه نسبتاً رایج هستند. با قطع نظر از عوامل زیست اجتماعی، در ضرورت زندگی جمعی - چه به‌عنوان خواست فطری، غریزی یا احساس نیاز - اتفاق نظر وجود دارد. تعارض و منازعه‌آمیز بودن زندگی اجتماعی انسان نیز واقعیتی انکارناپذیر است که برخی آن را ناشی از ذات انسان و عده‌ای دیگر معلول غریزه قدرت‌طلبی و سلطه‌جویی می‌دانند. تعارض و کشمکش از لوازم و ویژگی‌های اجتناب‌ناپذیر زندگی اجتماعی است؛ به‌گونه‌ای که برخی نظریه‌ها، مانند داروین‌سیم اجتماعی، منازعه اجتماعی را از خصلت‌های ذاتی و اجتناب‌ناپذیر زندگی اجتماعی می‌دانند و آن را دائمی، اجتناب‌ناپذیر و انکارناپذیر می‌دانند. برخی دیدگاه‌ها منازعه اجتماعی را معلول خصلت شرور و سرشت غیراخلاقی او می‌دانند؛ درحالی‌که دیدگاه دیگر، منازعه را امر ثانوی و ناشی از علل و عوامل اجتماعی می‌دانند.

همکاری و منازعه در اندیشه اسلامی به‌گونه‌ای هم‌زمان به زندگی اجتماعی انسان معنی می‌بخشند. در این تلقی، فطرت و ذات انسان، به‌عنوان موجودی کریم و خلیفه خداوند، تمایل به خوبی‌ها و ارزش‌های انسانی - از جمله هم‌زیستی، صلح و همکاری - دارد؛ اما در کنار خواست‌های فطری، خواهش‌های غریزی انسان - مانند غریزه قدرت‌طلبی، برتری و سلطه‌جویی - وی را به‌سوی کشمکش، منازعه و تعارض سوق می‌دهد. با توجه به اجتناب‌ناپذیر بودن منازعه اجتماعی - چه به‌عنوان امری ذاتی یا عرضی - مدیریت تعارضات، کشمکش و تضمین زندگی مسالمت‌آمیز مبتنی بر امنیت، صلح و همکاری از مسائل مهم علوم سیاسی و مدیریت جامعه انسانی است. این مسئله از چنان اهمیتی در مباحث علوم سیاسی برخوردار است که برخی از اندیشمندان علم سیاست را به علم مدیریت منازعات اجتماعی تعریف کرده‌اند (دوورژه، ۱۳۸۶). اگرچه همه مباحث و مسائل علم سیاست را مدیریت منازعات اجتماعی تشکیل نمی‌دهد؛ اما یکی از مهم‌ترین مسائل این دانش محسوب می‌شود.

در اندیشه اسلامی نیز مدیریت منازعات اجتماعی و تأسیس جامعه مطلوب، همراه با زندگی پاکیزه (حیات طیبه) یا حیات معقول، از مسائل مهم و اساسی محسوب می‌شود. بدون تردید، حیات طیبه قرآنی - یا آنچه برخی اندیشمندان از آن تحت‌عنوان حیات معقول یاد کرده‌اند - حیات برخوردار از صلح، امنیت، هم‌زیستی و برادری است؛ بنابراین،



مسئله اساسی این است که با توجه به هم‌زاد بودن منازعه و تعارض با زندگی اجتماعی، چگونه می‌توان منازعات را مدیریت کرد و به زندگی مسالمت‌آمیز دست یافت. در این نوشتار تلاش می‌شود با استفاده از روش استنتاجی و استناد به منابع اسلامی و دیدگاه اندیشمندان مسلمان، پاسخی درخور و مناسب برای پرسش فوق ارائه شود.

۲. مفهوم هم‌زیستی مسالمت‌آمیز

این مفهوم قرابتی جدی با مفاهیمی مانند صلح پایدار و امنیت اجتماعی دارد و گاهی مترادف با این مفاهیم به کار می‌رود. نبود منازعه و کشمکش اجتماعی در بُعد سلبی، رویه دیگر این مفهوم را شکل می‌دهد. در واقع، صلح، امنیت و نبود منازعه اجتماعی از نتایج و لوازم تحقق هم‌زیستی مسالمت‌آمیز هستند. نبود جنگ و منازعه آشکار در جامعه هیچ‌گاه به معنای صلح پایدار و زندگی مسالمت‌آمیز نیستند؛ همان‌طور که نبود جنگ نیز به معنای صلح نیست. صلح مثبت و پایدار ناظر به شرایط مناسب و مساعد برای زندگی اجتماعی‌ای است که افراد جامعه در کنار یکدیگر احساس آرامش، مصونیت و برخورداری از عدالت و حقوق اجتماعی برابر در چهارچوب قانون داشته باشند. با وجود تبعیض، ظلم و فقدان عدالت اجتماعی و برابری حقوقی - حتی در حالت نبود جنگ و منازعه - نمی‌توان از صلح پایدار و مثبت سخن گفت؛ همان‌طور که نمی‌توان از هم‌زیستی مسالمت‌آمیز نیز صحبت کرد. وجود تبعیض و بی‌عدالتی، عدم مصونیت قانونی و نابرابری حقوقی از زمینه‌های منازعه و کشمکش اجتماعی هستند؛ حتی اگر این منازعه در عمل ظهور و بروز عینی نداشته باشد.

مفهوم هم‌زیستی مسالمت‌آمیز در مقایسه با متضاد آن (زیست غیرمسالمت‌آمیز یا منازعه اجتماعی) قابل توصیف و تعریف است. اگرچه این مفهوم بیشتر از مباحث روابط بین‌الملل در دوره نظام دوقطبی و جنگ سرد وارد ادبیات سیاسی شد، اما این بحث در ادبیات علوم سیاسی بیشتر تحت‌عنوان نظم اجتماعی، جامعه‌پذیری سیاسی، مشروعیت سیاسی و مقبولیت مردمی بررسی شده است. مفهوم هم‌زیستی مسالمت‌آمیز در مناسبات بین‌المللی به «نحوه مناسبات بین ممالکی که دولت‌هایی با نظام اجتماعی و سیاسی مختلف دارند»، اطلاق می‌شود. رعایت اصول و قواعد پذیرفته‌شده بین‌المللی - مانند حق حاکمیت، برابری حقوقی، مصونیت سیاسی، احترام به تمامیت ارضی کشورها، عدم مداخله در امور داخلی سایر کشورها، احترام به حق کلیه ملت‌ها در انتخاب آزاد نظام اجتماعی خویش و فیصله مسائل بین‌المللی از طریق مذاکره - از ویژگی‌های هم‌زیستی مسالمت‌آمیز عنوان شده است (بخشی، ۱۳۷۴: ۲۴۶). در مباحث سیاست داخلی،



هم‌زیستی مسالمت‌آمیز عبارت است از به رسمیت شناختن اقلیت‌های دینی و قومی سرزمین، احترام به حقوق آن‌ها و آزادی انجام فعالیت‌های دینی و مذهبی؛ بنابراین، پذیرش اصل تنوع و احترام به باورهای سیاسی و عقاید مذهبی متفاوت، عدالت، آزادی، حاکمیت قانون و مشارکت عمومی از نشانه‌های هم‌زیستی مسالمت‌آمیز هستند و تأمین آن از عوامل تضمین‌کننده هم‌زیستی مسالمت‌آمیز محسوب می‌شود.

طبق آنچه بیان شد، هم‌زیستی مسالمت‌آمیز ناظر به زندگی جمعی بدون منازعه و کشمکش است. این مفهوم، مبتنی بر این مفروض اساسی است که انسان‌ها با علایق، سلیق، دیدگاه‌ها، عقاید و مذاهب مختلفی در اجتماع زندگی می‌کنند؛ بنابراین، تنوع، تفاوت و اختلاف نظر وجود دارد. تلقی و برداشت افراد از تنوعات اجتماعی، تفاوت‌های قومی و مذهبی و نحوه برخورد با آن ارتباطی عمیق با شیوه زندگی اجتماعی آنان دارد. پذیرش تنوع، احترام به آن و برخورد برابر و عادلانه با تفاوت‌ها و کتله‌های مختلف قومی و مذهبی از پیش‌شرط‌های مهم هم‌زیستی مسالمت‌آمیز و صلح پایدار هستند؛ از سوی دیگر، سیاست یکسان‌سازی قومی و مذهبی و تحمیل هنجارهای فرهنگی خاص بر عموم جامعه زمینه‌های همگرایی را نابود و بستر جنگ و منازعه اجتماعی را ایجاد می‌کند؛ زیرا «تلاش برای ایجاد جماعت همگن، که بخواهند با کنترل‌های شدید سیاسی و حذف اقلیت‌هایی که منحرف نامیده می‌شوند از یکپارچگی خود حراست کنند، همواره به جنگ‌های خونین انجامیده است» (تورن، ۱۳۹۸: ۲۵۰). بحث هم‌زیستی مسالمت‌آمیز به روش‌ها و اشکال مدیریت این تنوع فکری، مذهبی و اعتقادی اشاره دارد. چگونه می‌توان، علی‌رغم تنوع و تفاوت، بدون منازعه و درگیری در کنار هم زندگی کرد؟ مدیریت تفاوت‌ها تنها زمانی ممکن و مقدور است که اولاً اصول عام مشترک، به‌عنوان حلقه وصل این تنوع‌ها، در زندگی اجتماعی وجود داشته باشد؛ در قدم بعدی، باور و اراده لازم برای تأمین و تأسیس زندگی اجتماعی مسالمت‌آمیز وجود داشته باشد. در نتیجه، مشترکات - به‌عنوان مبانی و باورها - راهکار عملی این مسئله هستند.

۳. مبانی هم‌زیستی مسالمت‌آمیز

منظور از مبانی هم‌زیستی مسالمت‌آمیز، مجموعه‌ای از گزاره‌ها، باورها و اموری است که وجه مشترک تنوعات اجتماعی هستند. اصول اعتقادی مشترک، احترام به دیدگاه‌های مختلف در فروع فقهی و الگوی زندگی اجتماعی معقول و مطلوب با عنایت به آیات قرآنی از مهم‌ترین مبانی الگوی زندگی مسالمت‌آمیز اجتماعی است که در ادامه به بحث گذاشته می‌شوند.



۳-۱. اشتراک در اصول

وجود اصولی عام و مشترک میان انسان‌ها و جوامع از پایه‌های اساسی هم‌زیستی مسالمت‌آمیز محسوب می‌شود. اصول مشترک و عام، محور اتصال قومیت‌ها، افکار و دیدگاه‌های مختلف مذهبی است. «بدون پذیرش اصل عام‌گرا، که براساس آن افراد و گروه‌های متفاوت اجتماعی و فرهنگی بتوانند با هم ارتباط برقرار کنند، تشکیل جامعه چندفرهنگی متفی خواهد بود» (تورن، ۱۳۹۸: ۲۵۵). این اصل عام در اندیشه اسلامی، اندیشه توحیدی است که میان همه انسان‌ها و پیروان همه ادیان آسمانی مشترک است. قرآن کریم، همه انسان‌ها را - فارغ از دین، مذهب، قومیت و نژاد - به این اصل عام فرا می‌خواند؛ «بگوای پیامبر، بیاید به سوی سخن واحد و مشترک که ما را فقط به بندگی خداوند یکتا فرا می‌خواند و از بندگی غیر خدا باز می‌دارد» (آل عمران/۶۴). اصل درون‌دینی عامی، که محور مشترک همه مذاهب اسلامی است، در کنار این اصل عمومی و فرادینی تحت‌عنوان مفهوم «امت» بیان شده است. مفهوم امت، همه مسلمانان را فارغ از تفاوت‌های مذهبی و قومی، به‌عنوان اعضای پیکره واحد امت اسلامی معرفی می‌کند (انبیاء/۱۱۲). مفهوم امت نیز براساس اعتقاد و باور دینی مشترک، هویت می‌یابد. سه رکن اساسی امت واحده اسلامی را اعتقاد توحیدی، ایمان به رسالت نبی خاتم و روز واپسین تشکیل می‌دهند. چگونه می‌توان پذیرفت که فرق و مذاهب این دین آسمانی - که در همه اصول اعتقادی، اشتراک دارند و انسان‌های دیگر و حتی پیروان ادیان دیگر را بر محور تفکر و اندیشه توحیدی به هم‌زیستی مسالمت‌آمیز فرا می‌خوانند - از هم‌زیستی و زندگی جمعی و برادری که دستور الهی است، محروم باشند؟ بازگشت به اصول اعتقادی اسلام و التزام به دستورات خداوند نشان می‌دهد هم‌زیستی اجتماعی در جامعه اسلامی و تعامل مثبت و مبتنی بر تعاون و همکاری میان امت اسلامی است و صرفاً ضرورتی مهم برای تأسیس زندگی اجتماعی مسالمت‌آمیز نیست؛ بلکه مسئولیت و تکلیفی شرعی است که همه امت اسلامی باید بدان متعهد و ملتزم باشند.

عقاید اسلامی از اصول مشترک اکثریت قریب به اتفاق ملت مسلمان افغانستان هستند. براساس عقاید اسلامی - همچنان که به تنوعات مذهبی به‌عنوان اختلافات فقهی و نظری در عرصه استنباط و فهم فروع اسلامی احترام گذاشته می‌شود - حقوق اقلیت‌های دینی و شهروندان غیرمسلمان نیز از حرمت و احترام برخوردار هستند. التزام همه امت اسلامی به تعالیم و حیانی اسلام و معتقدات دینی از اصول مشترک و خدشه‌ناپذیر امت اسلامی



است. ایمان به خدا، رسول و روز رستاخیز به باور بیشتر فقهای اسلامی از اصول اعتقادی اسلام هستند. در حدیثی از رسول خدا (ص) نقل شده که فرمود: «اسلام بر پنج اصل اساسی استوار است؛ شهادت به توحید و یگانگی خداوند و نبوت پیامبر، گزاردن نماز، پرداخت زکات، گزاردن حج و انجام روزه ماه رمضان» (بخاری، ۱/۱۹۸۱: ۸). شبیه این مضمون درباره بنای اسلام از امام صادق (ع) نیز نقل شده است (کلینی، کتاب الایمان؛ صحیح بخاری و صحیح مسلم). امام ابوحنیفه نیز اسلام را به ایمان به خدا و روز جزا، رسالت نبی خاتم، اقامه نماز، ادای زکات و حج خانه خدا تعریف می کند (نعمان بن ثابت، بی تا: ۱۴). در مجموع، با قطع نظر از تفسیرهای متفاوت درباره عقاید اسلامی، اصول اعتقادی از مشترکات خدشه ناپذیر تمامی فرق اسلامی هستند. اعتقاد و شهادت به وحدانیت خداوند، ایمان به روز واپسین (معاد) و اعتقاد به رسالت حضرت محمد (ص) از اصول مشترک اعتقادی امت اسلامی هستند. به باور بیشتر فقهای اسلامی افرادی که کلمه شهادتین را می خوانند و به توحید، نبوت و معاد ایمان و اعتقاد دارند، در زمره مسلمانان قرار می گیرند. اعتقاد به اصول اساسی اسلام آثار و پیامدهای اجتماعی مهمی دارد؛ از جمله حرمت داشتن مال، جان، عرض و آبروی مسلمان که هیچ کس حق تعرض به آنان ندارد. التزام به اصل حاکمیت الهی و رسالت نبوی بدین معنی است که مناسبات اجتماعی افراد در جامعه اسلامی براساس قوانین اسلامی تنظیم می شوند. در امور عرفی و جدید، مسلمانان می توانند با استفاده از کارشناسان خبره و عالمان دینی با رعایت اصول و معتقدات اسلامی به وضع قانون بپردازند. همان طور که قانون الهی عادلانه و تضمین کننده عدالت اجتماعی است، قانون موضوعه نیز باید مطابق عدالت باشد و منجر به تطبیق آن شود. تبیین اصول اعتقادی مشترک میان مذاهب اسلامی با استناد به دو میراث عظیم پیامبر رحمت (ص) گامی مهم در راستای همزیستی مسالمت آمیز در جامعه اسلامی است.

براساس اتفاق علمای دینی، کلیه افرادی که اعتقاد به اصول اسلامی داشته باشد، مسلمان هستند و جان، مال و عرض آنان از حرمت و احترام برخوردار خواهند بود؛ بر همین مبنا مهم ترین مسئولیت دولت و امت در اندیشه اسلامی، تأمین مصالح پنج گانه است. دولت اسلامی برای حفظ جان، مال، عقل، نسل و آبروی مسلمانان مکلفیت دارد. تأمین این مصالح، که مهم ترین وظیفه و مسئولیت دولت اسلامی است، به ایجاد جامعه ای دور از منازعه و تضمین زندگی همزیستی مسالمت آمیز می انجامد. امام محمد غزالی تأمین مصالح پنج گانه را از مقاصد اصلی شریعت اسلامی عنوان کرد (امام محمد غزالی،

۱۳۹۰/۱: ۱۴۰؛ به گفته وی احکام و گزاره‌های شریعت اسلامی به منظور تأمین مصلحت حفظ جان، دین، عقل، مال و نسل وضع شده است. از فقهای شیعه نیز شمس‌الدین محمد ابن جمال‌الدین مکی عاملی - معروف به شهید اول - در کتاب القواعد و الفوائد - به تأسی از امام غزالی - مصالح خمس را از مهم‌ترین اهداف فقه اسلامی عنوان می‌کند (عاملی، ۱۴۰۰). در نتیجه، درباره اهداف و مقاصد شریعت و فقه اسلامی هیچ‌گونه تفاوت نظری میان علمای اسلام و فقهای مسلمان وجود ندارد. فقهای جعفری و حنفی، هر دو با استناد به فلسفه رسالت نبی گرامی اسلام (ص)، مقاصد و اهداف شریعت و فقه اسلامی را تأمین مصالح پنج‌گانه مذکور و در راستای تأمین سعادت اخروی و عزت دنیوی انسان تفسیر می‌کنند.

۲-۳. اجتهاد در فروع

اجتهاد در فروع از دیگر مشترکات امت اسلامی است. اجتهاد، روش فهم و استنباط مسائل فرعی با استناد به اصول و قواعد اسلامی است. دیدگاه‌های فقهی فقهای مسلمان، بر اساس اصل اجتهاد، امر قطعی نیستند؛ بلکه همواره با احتمال خطا و صواب همراه هستند. حدیث معروفی میان همه مذاهب اسلامی وجود دارد که چنین است: «مجتهد در استنباط احکام الهی اگر به صواب فتوا داد، دو اجر دارد و در صورتی که خطا کند نیز یک اجر را خواهد برد» (بخاری، ج ۸: ۱۵۷؛ حسن ابن زین‌الدین، ۱۳۷۶: ۲۳۶). طبق این حدیث، اصل خطاپذیری در اجتهاد - مانند اصل اجتهاد - از مفروضات مسلم و تردیدناپذیر در اندیشه اسلامی است. بر اساس اصل خطاپذیری در اجتهاد، فقیه و عالم دینی حق دارد برای اثبات ادعای خود استدلال کند و طبعاً دیدگاه فقهی وی برای پیروانش منجر تکلیف الهی و برای اعمال و رفتار مسلمان، معذر و حجت شرعی خواهد بود. تعهد و پایبندی به تعالیم و آموزه‌های دینی، التزام به نظریات رهبران مذاهب اسلامی و احترام به دیدگاه‌های متفاوت فقهای مسلمان از وجایب و مکلفیت‌های انسان مسلمان در جامعه اسلامی است. بر اساس تعالیم دینی و عنایت به نظریات رهبران مذاهب اسلامی و الگوی تعامل عملی امام جعفر صادق (ع) و امام ابوحنیفه، این نکته به وضوح آشکار می‌شود که هیچ‌گاه اختلاف نظر فقهی در فروع - با وجود اشتراک در اصول - نمی‌تواند مجوز نفی و طرد پیروان مذاهب دیگر یا تفسیق و تکفیر ایشان شود. امام ابوحنیفه معتقد است که اجتهاد، تلاش فقیه برای کشف احکام شرعی و دستورات الهی است و هیچ فتوای مذهبی، نهایی و قطعی نیست. امام ابوحنیفه می‌فرماید: «این سخن ما رأی است و بهترین سخنی است که بر آن دست یافته‌ایم؛



پس هر که بهتر از سخن ما آورد، او از ما به صواب نزدیک تر است» (بغدادی، ۱۳۴۹: ۳۵۲). آنچه من گفتم نظر فقهی من است و دیگران می توانند اجتهاد کنند و نظر بهتری را کشف و ارائه کنند؛ این بیان به خوبی نشان می دهد که براساس اندیشه اسلامی و به باور امام اعظم، اختلاف در استنباط فروع شرعی، امری مفروض و خدشه ناپذیر است و احترام گذاشتن به نظریات فقهی دیدگاه های مخالف از دستورات اسلامی است. این سخن در آیات قرآنی ریشه دارد؛ جایی که می فرماید: «بشارت برای کسانی است که دیدگاه های مختلف را می شنوند و بهترین دیدگاه را انتخاب می کنند» (زمر/۱۸). طبق دستور قرآن، هیچ فقهی برای باطل خواندن نظریات فقهی مذاهب دیگر و سایر فقهای اسلامی فتوا نداده؛ بلکه بر حرمت آن فتوا داده اند. به باور امام ابوحنیفه، اختلاف نظر در فهم مسائل دینی - به خصوص تفاوت های مذهبی - به هیچ وجه نمی تواند مجوزی برای حکم به کفر کردن دیگران باشد. وی به صراحت اعلام کرد که تکفیر اهل قبله جایز نیست؛ «لا نکفر أحدا من أهل القبلة» (ابی حنیفه، ۱۴۱۹ ه. ق: ۴۷؛ الخميس، بی تا: ۱۷۰)؛ با شهادتین، فرد را مسلمان محسوب می کرد و به راحتی کسی را از دایره دین بیرون نمی دانست. وی، برخلاف دیدگاه خوارج، تعریفی از ایمان ارائه می دهد که در نقطه مقابل دیدگاه آنان است. او تنها اقرار زبانی و تصدیق قلبی را مصداق ایمان می داند و عمل ظاهری را در حقیقت ایمان داخل نمی داند (بغدادی التمیمی، ۱۹۷۷ م: ۱۹۱؛ فخرالدین رازی، ۱۴۲۰ ه. ق: ۲۷۱). او معتقد است رابطه ای ذاتی بین عمل و ایمان وجود ندارد؛ از این روی، افراد گناهکار و مرتکب گناه کبیره را خارج از دایره اسلام نمی داند و می گوید: «ما مسلمانی را به دلیل گناه - ولو کبیره باشد - تا زمانی که آن را حلال نداند و اسم ایمان را از او زائل نکند، تکفیر نمی کنیم» (الخمیس، ۱۹۹۹ م: ۴۳).^۱ از عملکرد امام ابوحنیفه در برابر تکفیرهای آن زمان (خوارج) و دیدگاه وی درباره ایمان به خوبی، نتیجه می شود که او تکفیر مسلمان را جایز نمی دانست و این عمل در نگاه وی بسیار خطرناک است، به گونه ای که دین و دنیای کسی که چنین رویکردی نسبت به فرقه های دیگر اسلامی داشته باشد، تباه خواهد شد (الأذرعی الصالحی، ۱۴۱۷ ق: ۴۳۲).

۱. و لا نکفر مسلما بذنب من الذنوب وإن کانت کبیره إذا لم يستحلها ولا نزيل عنه اسم الإيمان ونسمیه مؤمنا حقیقه ویجوز ان یکون مؤمنا فاسقا غیر کافر (أبو حنیفه، النعمان بن ثابت، الشرح المیسر علی الفقہین الأبیسط والاکبر المنسویین لأبی حنیفه، مکتبه الفرقان - عجمان، تحقیق: د. محمد ابن عبدالرحمن الخمیس، الطبعة الأولى، ۱۹۹۹ م، ص: ۴۳).

۳-۳. الگوی رفتاری در قرآن

قرآن کریم، پیامبر گرامی اسلام (ص) را الگویی زیبا و اسوه‌ای حسنه و ماندگار معرفی می‌کند. الگوی عملی پیامبر (ص)، که در واقع ترجمهٔ بایدهای رفتاری قرآن و وحی الهی است، در ابعاد مختلف زندگی فردی و اجتماعی برای زندگی عزتمندانهٔ دنیوی و سعادت اخروی انسان مؤثر و راهگشا است. سیرهٔ سیاسی و اجتماعی ایشان برای تأسیس جامعهٔ مطلوب و عادلانه و زندگی مسالمت‌آمیز اجتماعی در جامعهٔ اسلامی از اهمیتی جدی برخوردار است. وی نه تنها با مؤمنان و مسلمانان، مهربان بود بلکه با اقلیت‌های دینی غیرمسلمان نیز مناسبات نیکو داشت و از طریق تعامل مثبت و سازنده زمینهٔ زندگی مسالمت‌آمیز را برای امت اسلامی فراهم ساخت. التزام به آموزه‌ها و تعالیم قرآنی، مهم‌ترین روش هم‌زیستی مسالمت‌آمیز است. قرآن کریم، مسلمانان و مؤمنان را، فارغ از تفاوت‌های مذهبی و قومی، برادران دینی می‌خواند و می‌فرماید: «همانا مؤمنان، برادران یکدیگر هستند»^۱ (حجرات/۱۰). یکی از مهم‌ترین عوامل منازعهٔ اجتماعی، که همانا برتری خونی و نژادی است، در اندیشهٔ اسلامی، ملغی و غیردینی خوانده می‌شود و تنها معیار برتری انسان‌ها تقوا، پاکی، انسانیت و خداگرایی است.^۲ قرآن کریم در رفتار اجتماعی و سیاسی نیز اعضای امت اسلامی را به روابطی همراه با رحمت و رأفت اسلامی (رحماء بینهم)^۳ سفارش کرده و رابطهٔ اجتماعی میان مسلمانان را بر مبنای اصل تعاون و همکاری (و تعاونوا علی البر و التقوی)^۴ تعریف می‌کند. آموزهٔ مهم امر به معروف و نهی از منکر اشارهٔ صریح به مسئولیت‌پذیری امت اسلامی در قبال یکدیگر دارد و آنان را مکلف می‌سازد - ضمن سفارش و توصیهٔ یکدیگر به کارهای نیک و منع از کارهای ناشایست -^۵ برای ترویج امور نیک و پسندیده - مانند تعامل، تسالم، ثبات، امنیت، زندگی جمعی و هم‌زیستی مسالمت‌آمیز - در پرتوی گسترش ارزش‌های اسلامی در جامعه تلاش کنند و با امور ناپسند و منکر - مانند تبعیض، ستم، ناروایی، برتری‌جویی، قوم‌گرایی و باورها و رفتارهای مغایر با ارزش‌های اسلامی - مبارزه کنند.

۱. انما المؤمنون اخوه فاصلحوا بین اخویکم (زمر/۱۰).

۲. یا ایها الناس انا خلقناکم من ذکر و انثی و جعلناکم شعوبا و قبایل لتعارفوا ان اکرمکم عندالله اتقاکم ان الله علیم خبیر (حجرات/۱۳).

۳. محمد رسول الله و الذین معه اشداء علی الکفار و رحماء بینهم ... (فتح/۲۹).

۴. و تعاونوا علی البر و التقوی و لاتعاونوا علی الاثم و العداون (مائده/۲).

۵. کتتم خیر امه اخرجت للناس تامرون بالمعروف و تنهون عن المنکر ... (آل عمران/۱۱۰).



آنچه زمینه‌ها و ریشه‌های منازعه اجتماعی را رقم می‌زند و باعث از بین بردن شرایط اجتماعی زندگی مسالمت‌آمیز در امت اسلامی می‌شود، بدون تردید از مصادیق آشکار مفهوم منکر در اندیشه دینی و از مظاهر ناپسند و نامیمون امور غیرارزشی است. تعصب قومی و مذهبی، تبعیض و بی‌عدالتی، ظلم و ستم و قانون‌شکنی از عوامل منازعه اجتماعی هستند که زندگی مسالمت‌آمیز جامعه اسلامی را تهدید می‌کنند و از بین می‌برند. همه امور مذکور از مصادیق روشن و آشکار منکر و مناقض با ارزش‌های دینی و الگوی قرآنی هستند. اگر مهم‌ترین مسئولیت حکومت اسلامی را برقراری عدالت اجتماعی و برابری بدانیم، وجود تبعیض و بی‌عدالتی - از مصادیق ظلم - اموری ناپسند و منکر هستند که همه امت اسلامی - به‌ویژه متولیان امور سیاسی جامعه - وظیفه دارند برای از بین بردن آن تلاش کنند.

برخی اندیشمندان مسلمان دو اصل عدالت و امانت را با استناد به آیات قرآن از اصول اساسی نظام سیاسی مطرح می‌کنند؛ استناد آنان به آیات ۵۸ و ۵۹ سوره نساء است که تأکید بر رعایت عدالت و امانت دارند.^۱ به گفته ایشان، این دو آیه درباره حکومت نازل شده‌اند و دو اصل اساسی سیاست عادلانه را مطرح می‌کنند؛ یعنی حکم به عدل و وجوب ادای امانت به اهلش (ابن تیمیه، بی تا: ۶). به باور ابن تیمیه، منظور از ادای امانت دو چیز است؛ یکی ولایت که باید به اهلش سپرده شود^۲ و دیگری عدالت که باید حاکم از میان افراد عادل انتخاب شود و خود نیز به عدل رفتار کند. به گفته وی اگر از احق اعدل - به دلیل قربت، هم‌وطنی، هم‌مذهبی، هم‌جنس بودن، عرب یا عجم بودن، ترک یا رومی بودن، رشوه مالی، منفعت یا عداوت شخصی - به غیرش عدول شود، در واقع به خدا و رسول (ص) خیانت شده و داخل در آیه شریفه‌ای است که می‌فرماید: «ای اهل ایمان، به خاطر خیانت در امانت به خدا و رسولش خیانت نکنید» (ابن تیمیه، همان: ۱۰-۱۱). در نتیجه، با استناد به منابع دینی قرآن و سنت در اندیشه اسلامی، باورها و رفتارهای اجتماعی و سیاسی‌ای که موجب ایجاد منازعه اجتماعی می‌شوند و زمینه زندگی مسالمت‌آمیز در جامعه اسلامی را

۱. ان الله یامرکم ان تواد الامانات الی اهلها و اذا حکتم بین الناس ان تحکموا بالعدل ان الله نعمای یعظمکم به ان الله کان سمیعاً بصیراً (نساء/ ۵۸)؛

همچنین آیه ۵۹ سوره نساء: یا ایها الذین امنوا اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولوالامر منکم فان تنازعتم فی شی فردوه الی الله و الرسول ان کنتم تؤمنون بالله و الیوم الآخر ذلک خیر و احسن تاویلاً.

۲. وی در این باره احادیث متعددی نقل می‌کند که سپردن امور - به دلیل مناسبات شخصی، خانوادگی و قبیله‌ای - حرام و خیانت به خدا و رسول است (المستدرک، ج ۴: ۹۲-۹۳).



تهدید می‌کنند، از مصادیق آشکار منکر و امور غیرارزشی و غیردینی هستند. نگاه قومی به سیاست و حکومت، تبعیض، بی‌عدالتی و تحمیل فرهنگی و مذهبی از مهم‌ترین عوامل منازعه هستند که زندگی مسالمت‌آمیز جامعه اسلامی را تهدید می‌کنند. باور متعصبانه و اقدام تبعیض‌آمیز اموری غیرارزشی و مناقض با معتقدات اسلامی هستند. در واقع، اصول و مبانی فوق‌زمینه‌های فکری و عملی هم‌زیستی مسالمت‌آمیز اجتماعی را ایجاد می‌کنند؛ اما تحقق عینی این مهم نیازمند اهتمام به آموزه‌های مهمی است که در اندیشه اسلامی دربارهٔ مناسبات اجتماعی مطرح شده‌اند که این آموزه‌ها در این نوشتار تحت‌عنوان بایسته‌های هم‌زیستی مسالمت‌آمیز بررسی می‌شوند.

۴. بایسته‌های هم‌زیستی مسالمت‌آمیز

زندگی اجتماعی هم‌زمان با وحدت و تنوع همراه است؛ وحدت در اصول عام و تنوع در باورها، فرهنگ‌ها، هنجارها و عقاید سیاسی و مذهبی. حفظ و احترام تفاوت‌ها گام مهمی برای رسیدن به درک مشترک از اصول عام و مورد قبول همگان است. با هم‌زندگی کردن در جامعه می‌تواند از طریق یکسان‌سازی فرهنگی و مذهبی تحقق یابد؛ اما سیاست یکسان‌سازی، به دلیل ماهیت اجباری و تحمیلی آن، ناپایدار و ناماندگار است؛ بنابراین، سیاست حفظ و احترام تنوع‌های اجتماعی و مدیریت آن‌ها برای تأسیس زندگی مسالمت‌آمیز و ثبات سیاسی و اجتماعی پایدار اهمیت جدی دارد. به گفتهٔ الن تورن، برخی در زندگی اجتماعی «با هم‌زندگی کردن» و برخی دیگر «حفظ تفاوت‌ها» را بر می‌گزینند (تورن، ۱۳۹۸: ۹۶). بدون تردید میان اقوام و مذاهب مختلف در یک کشور، از جمله افغانستان، تفاوت‌ها و مشترکاتی وجود دارد. آنان که باور و آرزوی‌شان با هم‌زندگی کردن است به کاستن تفاوت‌ها و افزودن شباهت‌ها می‌پردازند. تفاوت‌ها را باید به رسمیت شناخت و احترام گذاشت؛ اما مشترکات را باید تقویت کرد تا به درک مشترک از زندگی و زمانه دست یافت. همین که بتوانیم در طرح مشکلات خود به اشتراک برسیم، راه زیادی را پیموده‌ایم (تورن، ۱۳۹۸: ۹۷). برای رسیدن به درک مشترک از مشکلات و عوامل خشونت و بی‌ثباتی در جامعه اسلامی، نبود عدالت، قانون‌گرایی، آزادی افکار و عقاید و بی‌توجهی به نقش مردم اهمیت جدی دارد. مهم‌ترین گام برای ایجاد و تحکیم هم‌زیستی مسالمت‌آمیز در جامعه اسلامی تبیین عقلانی و منطقی اندیشه اسلامی است.

ما در افغانستان بیش از هر کشور اسلامی دیگری تجربهٔ موفق همبستگی اسلامی و اخوت دینی را تجربه کرده‌ایم؛ همچنین، نتایج و پیامدهای تلخ و ویرانگر سیاست حذف



مذهبی، هویت‌زدایی قومی و انحصار سیاسی را نیز به‌خوبی چشیده‌ایم. تاریخ گذشته جامعه و مردم ما و تجربیات ارزشمند دیگر به‌خوبی و وضاحت نشان می‌دهند که تأمین زندگی مسالمت‌آمیز و جامعه برخوردار از صلح پایدار و عاری از جنگ و خشونت، با سیاست سرکوب و انکار، حذف و کتمان ممکن و مقدور نیست. در جامعه‌ای که زمینه‌ها و ریشه‌های نفرت، تعصب و تبعیض وجود داشته باشند، تأسیس هم‌زیستی مسالمت‌آمیز با امتناع روبرو خواهد شد. ثبات و صلح پایدار، ایجاد جامعه امن و عاری از جنگ و منازعه، قبل از هر امری نیازمند از بین بردن زمینه‌های اجتماعی و فرهنگی جنگ و منازعه است. سال‌ها جنگ و منازعه در کشور ما، مردم را با فقر، آوارگی، پسمانی و وابستگی همراه ساخته است. بیش از یک‌سوم جمعیت کشور ما آواره کشورهای خارجی هستند. افغانستان هنوز هم از نظر اقتصادی جزء فقیرترین کشورهای جهان محسوب می‌شود؛ درحالی‌که ظرفیت اقتصادی و فرهنگی این کشور به‌مراتب غنی‌تر از بیشتر کشورهای جهان است. چرا ما همچنان گرفتار عقب‌ماندگی، فقر و وابستگی هستیم؟ پاسخ دقیق این پرسش مهم نیازمند مطالعه دقیق است؛ اما پاسخ اجمالی آن این است که مهم‌ترین عامل عقب‌ماندگی اقتصادی، فقر اجتماعی و وابستگی‌های سیاسی کشور ما جنگ و منازعه دوام‌دار، نبود روحیه و فرهنگ هم‌پذیری و هم‌زیستی مسالمت‌آمیز در این کشور هستند. در نتیجه، باید برای از بین بردن نشانه‌های مهم عقب‌ماندگی کشور (فقر، بی‌سوادی و وابستگی) با استناد به آموزه‌های اسلامی و مراجعه به تجربیات جوامع بشری در پی راهکارهای عملی باشیم. توجه به بایستگی‌های هم‌زیستی مسالمت‌آمیز گام مهمی در راستای جامعه امن و همراه با تسالم و امنیت محسوب می‌شود؛ در این راستا تبیین و ترویج آموزه‌های اجتماعی و سیاسی اسلام - مانند عدالت و قانون‌گرایی، برابری، آزادی افکار و عقاید مذهبی و مشارکت عمومی مردم - از اهمیت جدی برخوردار هستند.

۴-۱. عدالت

اهمیت جایگاه عدالت در اندیشه سیاسی اسلام به‌گونه‌ای است که برخی نویسندگان، اسلام را مساوی و مترادف با عدالت معرفی کرده و می‌گویند: «عدل از مهم‌ترین اصول نظام سیاسی اسلام است؛ به‌گونه‌ای که به تعبیر برخی از نویسندگان، اسلام با عدل مترادف است. اگر شدت از ممیزات یهودیت و محبت از ممیزات مسیحیت است، عدل از ممیزات اسلام است و با توجه به اینکه اسلام دین خاتم و جامع همه فضائل است، عدل و عدالت در اسلام، مبنای همه این فضائل است» (انصاری اسماعیل، ۱۴۰۵ ه.ق: ۳۹). عرصه و

قلمروی عدالت در نظام سیاسی اسلام فراتر از دین و مذهب مطرح شده و همه انسان‌ها را در بر می‌گیرد. اندیشه اسلامی، مسئله دین را همان مسئله عدالت می‌داند؛ زیرا دین بدون عدالت در مسائل و جهان‌بینی انسان‌ها معنایی ندارد. عدالت در دایره انسان مسلمان محصور نیست و مسلمان و کافر را هم‌زمان در بر می‌گیرد؛ زیرا روا نیست که مسلمان نسبت به کافر (با هر درجه‌ای از کفر) ستم کند. حاکم مسلمان نیز وظیفه دارد از کافر در برابر ستم مسلمان حمایت کند (فضل‌الله، ۱۳۹۲: ۲۰). تأمین عدالت و تضمین برابری حقوق انسان‌ها همواره زمینه تعاملات اجتماعی و سیاسی را در درون جامعه و در میان نهادهای اجتماعی مورد توجه و اهتمام قرار داده است. وجود تبعیض و نبود عدالت از زمینه‌های منازعه اجتماعی هستند و هم‌زیستی مسالمت‌آمیز جامعه را با تهدید روبرو می‌سازند. اعطای حق به صاحب حق، توسعه و انکشاف متوازن، توزیع عادلانه فرصت‌ها و امکانات ملی و برابری در برابر قانون از جلوه‌های مهم عدالت اجتماعی هستند.

۴-۲. حاکمیت قانون

قانون عبارت است از مجموعه مقررات الزام‌آور که توسط نهاد دارای صلاحیت، به‌منظور مدیریت زندگی انسان، وضع و تدوین شده است. این تعریف برای قانون از مفاهیم مدرنی است که در قرون اخیر وارد جهان اسلام شده است. حاکمیت قانون به‌جای حاکمیت اراده شاهانه از پیش شرط‌های مهم تأمین عدالت، آزادی و مردم‌سالاری است و همین امر ضرورت وجود قانون را تبیین می‌کند. در واقع، نیاز انسان به زندگی اجتماعی و قوام و دوام زندگی اجتماعی به وجود قانون جهت ایجاد شرایط مناسب زندگی، حل منازعات اجتماعی، جلوگیری از استبداد و خودکامگی و تأمین عدالت اجتماعی از مهم‌ترین دلایل اهمیت و ضرورت قانون در زندگی انسان است. در اندیشه اسلامی فقط خداوند، به‌عنوان عالم و دانای همه امور، نسبت به مصالح و مفاسد همه انسان‌ها و در همه شرایط آگاه است و راه‌های مؤثر رسیدن به سعادت اخروی و عزت دنیوی انسان را به‌خوبی تشخیص می‌دهد؛ بنابراین اگر قانون عادلانه، نیازمند قانون‌گذاری بی‌طرفانه است، هیچ قانون‌گذار بشری‌ای نمی‌تواند از بی‌طرفی کامل برخوردار باشد و جهت‌گیری و منافع خاص انسان قانون‌گذار، قانون بی‌طرفانه را از بی‌طرفی دور می‌کند و در راستای منافع افراد یا طبقه‌ای خاص قرار می‌دهد. خداوند سبحان که خالق و آفریننده انسان و هستی است، هیچ‌گونه منفعی در وضع قانون ندارد و با در نظر داشت مصالح جامعه انسانی و عدالت اجتماعی، قوانین مناسب و مورد نیاز جامعه را وضع کرده است و در مواردی که قانون خاصی وجود ندارد، برای عالمان دینی وظیفه داده است تا به این مهم رسیدگی کنند. این وظیفه



مهم را برخی از مفسران تحت عنوان مفهوم «اشتراخ» بیان کرده‌اند. به باور محمد رشید رضا منظور از اشتراخ، استنباط و اجتهاد یا در عرف زمانه همان تشریح و قانون‌گذاری است که منظور، وضع احکام و قوانینی است که برای اقامه عدل، حفظ نظام و تأمین امنیت، صیانت و پاسداری از بلاد اسلامی در برابر تهدیدات دشمن، تأمین مصالح و دفع مفساد امت توسط حکومت صورت می‌گیرد. این قوانین و احکام با اختلاف زمان، مکان و تحول وضعیت مدنی و دنیوی امت دچار دگرگونی می‌شوند (رشید رضا، بی‌تا: ۳۶). در بیان اندیشمند دیگری، عرصه قانون‌گذاری در اسلام در حوزه فراغ قانونی انجام می‌گیرد. منظور از فراغ قانونی، حوزه‌ای است که فراغ از احکام، الزامی است. در این حوزه، حاکم اسلامی می‌تواند با توجه به اصول و مقاصد شریعت و با رعایت احکام و ارزش‌های ثابت اسلامی مطابق مصالح امت به وضع قوانین مناسب و مورد نیاز بپردازد. امت اسلامی نیز در این عرصه برای وضع قوانین مورد نیاز، آزادی عمل دارند (صدر، ۱۳۷۹: ۱۹). مفهوم کلیدی منطقه‌الفراغ مجال وسیعی را برای وضع قوانین مناسب و مورد نیاز حکومت اسلامی ایجاد می‌کند؛ از همین روی مورد تأکید برخی فقهای شیعه و سنی قرار گرفته است (شاطبی، ۱۴۳۱ ه.ق: ۱۱۲). به گفته قرضاوی «رای امام در سه مورد دارای اعتبار و نفوذ شرعی است؛ حوزه ما لا نص فیه که از آن به منطقه فراغ یا به تعبیر من، منطقه العفو تعبیر می‌شود. مواردی که از کتاب و سنت صحیحه دلیل شرعی وجود نداشته باشد» (قرضاوی، ۱۴۳۲ ه.ق: ۷۰). به گفته ایشان منطقه عفو از مواردی است که با تغییر زمان و مکان، تغییر می‌کند و در این گونه موارد نص شرعی وجود ندارد. این گونه موارد به اجتهاد عقل اسلامی واگذار شده تا در پرتوی نصوص و مقاصد عامه شریعت، قانون‌گذاری شود. بدین ترتیب می‌توان گفت: «حاکمیت قانون، که از بایستگی‌های هم‌زیستی مسالمت‌آمیز و یکی از مهم‌ترین راهکارهای اجرای عدالت اجتماعی است، در اندیشه اسلامی مورد توجه و تأکید قرار گرفته است.» دستورات الهی (شریعت اسلامی) در نظام سیاسی اسلام، که منصوص در منابع اسلامی است، نقش قانون برای اداره جامعه دارند و در موارد نبود نص و حوزه فراغ قانونی، حاکم اسلامی با استناد به اصول و قواعد دینی و با در نظر داشت مصالح عمومی از طریق شورا به وضع قوانین مورد نیاز اقدام می‌کند.

۳-۴. آزادی افکار و اندیشه

اصل اختیار و آزادی انسان در مسئولیت‌پذیری او ریشه دارد. انسان مکلف، تنها تا زمانی می‌تواند بار مسئولیت و تکلیف را به دوش گیرد که از اختیار و آزادی عمل برخوردار باشد. در واقع، اختیار و آزادی انسان از مفروضات و پیش‌فرض‌های مسئولیت‌پذیری او به‌عنوان

موجودی مکلف و مخاطب فرامین و دستورات الهی است؛ زیرا انجام آزادانه تکالیف و مسئولیت‌های دینی، انسان را در مسیر تکامل و ترقی قرار می‌دهد. انسان مجبور، نمی‌تواند انسان مسئول باشد؛ زیرا حقی برای انتخاب مسئولانه مسیر زندگی خود ندارد. در واقع، تکلیف آدمی برای تکامل اوست و تکامل در فرضی میسر است که به اراده، اختیار و آزادی خود اطاعت و معصیت را انتخاب کند و چیزی بر او تحمیل نشود. آزادی سیاسی، اقتصادی و اجتماعی از اصول اساسی نظام سیاسی در اندیشه اسلامی است و حدود این آزادی‌ها توسط قانون تنظیم و تعیین می‌شوند. در تلقی عالمان دینی، با توجه به اینکه اصل مختار بودن انسان اصل اولیه است قابل سلب یا محدود سازی نیست؛ مگر اینکه دلیل خاصی برای ایجاد محدودیت وجود داشته باشد. «آزادی اقتصادی نوعی از آزادی اجتماعی است که به دلیل اهمیت آن عنوان شده است. اصل در مسائل سیاسی در نظام‌های موجود، آزادی افراد است و آزادی دولت‌ها تابع قانون است که به وسیله خود مردم وضع می‌شود. اصل اولی در حکومت‌های عصر حاضر، عدم نفوذ اوامر آنان است؛ مگر اینکه آزادی افراد، مضر به نظام زندگانی عمومی باشد. قوه مقننه در همین راستا می‌تواند آزادی مردم را محدود کند و بدون آن چنین حقی ندارد» (محسنی، محمدآصف، ۱۳۸۷: ۱/۴۰۱).

با توجه به اصالت اختیار و آزادی انسان هیچ‌کس صلاحیت ندارد این حق را از انسان سلب کند و «دولت نمی‌تواند آزادی‌های مردم را بیهوده محدود کند یا آزادی‌های مضر را به رسمیت بشناسد؛ همچنین، برای دولت حرام است که مردم را برای راحتی رئیس دولت و سایر مسئولین بلندمرتبه و امثال آن در مضیقه و قیود قرار دهد» (محسنی، محمدآصف، همان: ۶۸-۶۹). در نتیجه، اختیار و آزادی انسان از اصول اساسی در نظام سیاسی اسلام هستند که دولت اسلامی نمی‌تواند آن‌ها را محدود کند؛ اما این آزادی نباید در تناقض با دیگر اصول نظام سیاسی اسلام، از جمله اصل عدالت، قرار گیرد. «اسلام دینی است که آزادی را به همه افراد جامعه در همه مراحل زندگی، به صورت برابر و عادلانه، اعطا کرده است؛ به گونه‌ای که این آزادی موجب نمی‌شود تا عدالت اجتماعی و تساوی بین طبقات جامعه متزلزل شود. در نظام اسلامی، مردم در همه فعالیت‌های اقتصادی خود آزاد هستند؛ به جز فعالیت‌هایی که در اسلام ممنوع است. در اسلام، مردم در فعالیت‌های فرهنگی، رفاهی و غیر آن در چهارچوب شرع آزاد هستند. همچنین، در اسلام، مردم از آزادی بیان بهره‌منداند و می‌توانند آرای خود را آزادانه بیان کنند؛ البته به شرط آنکه دروغ نباشد و موجب اذیت و تزییع حقوق دیگران نشود» (فیاض، محمداسحاق، ۱۳۹۲: ۸۴). بدین ترتیب می‌توان گفت سیاست محدودسازی جامعه و سلب



آزادی‌های مشروع و قانونی افراد در جامعه اسلامی از ریشه‌ها و عوامل منازعات اجتماعی است. از جانب دیگر برای تحکیم زمینه‌های هم‌زیستی مسالمت‌آمیز، تأمین آزادی‌های سیاسی و اجتماعی مشروع و حراست از آن، اجتناب از سیاست اجبار و اکراه در فعالیت‌های اجتماعی و باورهای مذهبی و فرهنگی امری ضروری است که باید مورد توجه و اهتمام قرار گیرد.

۴-۴. مشارکت سیاسی مردم

با توجه به نقش سازنده مشارکت سیاسی مردم در تأمین ثبات سیاسی و امنیت پایدار، تقویت این مهم از عوامل مهم هم‌زیستی مسالمت‌آمیز اجتماعی است. بدون تردید، سیاست حذف مردم و کتله‌های مختلف اجتماعی - ضمن آنکه نظام سیاسی را از حمایت مردمی و پشتوانه قدرت ملی محروم می‌کند - در درازمدت موجب تشدید نارضایتی، مخالفت و خشونت می‌شود. رابطه سیاست انحصاری و تمامیت‌خواهی با خشونت اجتماعی از مسائل جامعه‌شناسی خشونت محسوب می‌شود. شورا و بیعت دو مفهوم کلیدی در اندیشه اسلامی هستند که به‌خوبی جایگاه مردم در نظام سیاسی اسلام را بازتاب می‌دهند. این دو مفهوم از مبانی فقهی مشارکت سیاسی در اندیشه اسلامی هستند. شاید بتوان میان عنصر بیعت - به‌عنوان قرارداد سیاسی موجود بین دولت و جامعه - با قرارداد اجتماعی ژان ژاک روسو - که امروزه برخی از متفکران در مباحث بنیادی دموکراسی بر آن تمرکز دارند - مقایسه‌ای انجام داد. این مقایسه، صرف‌نظر از تفاوت‌های ماهوی و محتوایی هر دو رویکرد، بیانگر این نکته خواهد بود که عنصر رضایت و قرارداد - به‌عنوان یکی از زمینه‌های نظری مهم مشارکت سیاسی افراد و نقش مردم در سرنوشت سیاسی‌شان - در فرهنگ سیاسی اسلام اهمیتی جدی دارد؛ هرچند برخی دیگر از پژوهشگران مسلمان، وجود هر نوع شباهت میان بیعت و انتخابات را نقد می‌کنند (سجادی، سید عبدالقیوم، ۱۳۸۷).

در اندیشه سیاسی اسلام، آن‌گونه که حسن البنا مطرح کرد، دولت اسلامی بر سه پایه اساسی استوار است؛ مسئولیت حاکم در برابر خدا و مردم، وحدت امت اسلامی براساس عقیده و ایمان، احترام به اراده امت از طریق شورا و احترام به دیدگاه ایشان (ابوفارس محمد عبدالقادر، ۱۹۹۹ م: ۵۲). به باور حسن البنا نظام سیاسی اسلام با داشتن این سه اصل ماهیت اسلامی دارد؛ فارغ از اینکه اسم، شکل و ساختارش چگونه باشد. در واقع، مفهوم بیعت در نظام سیاسی اسلام مکانیزم معین و متناسب با زمانه جهت تأسیس این نظام برای کشف رضایت و جلب حمایت مردم بود. جایگاه مردم در نظام سیاسی اسلام از منظر النبهانی نیز با دو اصل بیعت و شورا تبیین می‌شود (تقی‌الدین النبهانی، ۱۹۵۱م:

۱۰-۴). به باور النبهانی، شورا اصل اساسی در نظام سیاسی اسلام است که هم پیامبر (ص) مجلس شورا داشت و هم خلفای او. مراد از شورا تنها اخذ رأی نیست؛ بلکه وجوب رجوع به مجلس شورا در همه امور و الزام به رأی شورا است (همان: ۸). النبهانی معتقد است خلفای پیامبر (ص) به رأی شورا عمل می‌کردند و مخالفت آن‌ها نه در تشریح، نه در حکم و نه در قضا دیده نشده است. در اندیشه وی، مردم مبدأ عام نظام سیاسی اسلام هستند و مهم‌ترین وظیفه مجلس شورا در عرصه تشریح وضع قوانین مورد نیاز امت مطابق با مصلحت عمومی جامعه است. قانون‌گذاری در نظام سیاسی اسلام به معنای تعدیل و تغییر قوانین شریعت مطابق با مصالح و نیازهای جامعه اسلامی است که براساس اصل اجتهاد صورت می‌گیرد (همان: ۱۰).

نبود مشارکت سیاسی مردم به معنای وجود حاکمیت سیاسی استبدادی و مطلقه است که با محتوا و ماهیت حکومت اسلامی سازگاری ندارد. مشارکت امت در تعیین سرنوشت سیاسی جامعه، موجب تلاش مردم برای تحکیم ثبات سیاسی، امنیت پایدار و تضمین زندگی مسالمت‌آمیز اجتماعی مسئولانه می‌شود؛ زیرا منبع اصلی قدرت در اندیشه اسلام، مردم هستند و حاکم، به عنوان وکیل امت، به اداره امور دین و دنیای مردم طبق شریعت اسلامی انجام وظیفه می‌کند. امت از حق نصیحت، توجیه و استوار نگه‌داشتن حکومت اسلامی و جلوگیری از انحراف برخوردار است؛ بنابراین، قدرت و حاکمیت در اسلام حقی مبتنی بر حق انسانی است که از جعل شرعی ناشی شده است. در نتیجه، امت و شریعت در دولت اسلامی هم‌زمان صاحبان اصلی سیادت و حاکمیت هستند (الزحیلی، پیشین: ۶: ۷۲۵). رشید رضا، علاوه بر چهارچوب شریعت اسلامی، شورا و اجماع اهل حل و عقد را نیز از حدود صلاحیت‌های حاکم اسلامی مطرح می‌کند. به باور ایشان در مواردی که اعضای شورای اهل حل و عقد روی موضوعی اجماع داشته باشند، حاکم اسلامی حق نقض اجماع و مخالفت با مفاد آن را ندارد (رشید رضا، الخلافه: ۱۰۱). به گفته یکی دیگر از عالمان دینی، «چون امر حکومت، امر همه مردم است، پس واجب است رضایت و بلکه شرکت همه مردم را به همراه داشته باشد» (منتظری، حسین علی، ۲/۱۳۶۹: ۳۶۵). این همراهی همگانی که خود بستر همواری برای تلاش جمعی و مشترک برای زندگی مسالمت‌آمیز اجتماعی است، از مفهوم کلیدی شورا نیز استنباط می‌شود. «مراد از شورا اخذ رأی اختیاری یا صرف نظر دادن نیست؛ بلکه مراد، وجوب مراجعه به شورا در کلیه امور و الزام به رأی شورا برای همگان است. این امر هم از آیات قرآن، هم سیره پیامبر (ص) و صحابه استفاده



می‌شود. همه خلفای راشدین به رأی شورا عمل می‌کردند و موردی از مخالفت آنان در وضع قانون و حکم و قضا مشاهده نشده است» (تقی‌الدین النبهانی، ۱۳۷۰ ه.ق: ۸-۹). در بیان ایشان وجوب شورا با منبع قدرت و اقتدار در نظام سیاسی اسلامی گره می‌خورد. در تلقی نبهانی، «از نظر اسلام تنها مردم و امت، مرجع قدرت و مصدر سلطه هستند؛ پس اعمال سلطه جز برای کسانی که توسط امت انتخاب و اختیار شده‌اند، که همان مجلس شورا است، جواز ندارد» (همان: ۹). در نتیجه، با عنایت به اصل شورایی بودن حکومت اسلامی، زمینه‌های نظری و عملی برای مشارکت سیاسی مردم در اندیشه سیاسی اسلام ایجاد شده است. تأمین و تضمین این مشارکت می‌تواند برای تأمین زندگی عادلانه و مسالمت‌آمیز و در نهایت تحقق هم‌زیستی مسالمت‌آمیز مؤثر و سازنده باشد.

۵. نتیجه‌گیری

زندگی مسالمت‌آمیز از نیازهای اساسی انسان است. در جوامع برخوردار از تنوع قومی و مذهبی - به دلیل وجود شکاف‌های اجتماعی و زمینه‌های تعارض اجتماعی - مدیریت منازعات و تحکیم پایه‌ها و زمینه‌های هم‌زیستی مسالمت‌آمیز از اهمیتی جدی برخوردار هستند. با توجه به تنوع قومی و مذهبی و سال‌ها جنگ و منازعه در افغانستان، توجه و اهتمام جدی برای ایجاد زمینه‌های هم‌زیستی مسالمت‌آمیز در این جامعه از مسائل مهم و حیاتی است. امروزه، تأمین زندگی مسالمت‌آمیز در افغانستان از وظایف مهم ملی و از مسئولیت‌های اسلامی است. تحکیم اصول اعتقادی مشترک اسلامی، احترام به دیدگاه‌های فقهی مذاهب اسلامی در راستای تأمین هم‌زیستی مسالمت‌آمیز اهمیت اساسی دارند. در اندیشه اسلامی، ایجاد جامعه عادلانه و به دور از جنگ و منازعه از اهداف مهم رسالت نبی خاتم (ص) است. برای تحقق جامعه عادلانه همراه با امنیت و ثبات، به آموزه‌هایی مانند عدالت، آزادی، حاکمیت قانون و رضایت مردم به‌طور جدی توجه شده است. ترویج این آموزه‌ها و تأمین آن‌ها در زندگی اجتماعی، زمینه‌های تعارض اجتماعی - مانند ظلم، تبعیض، بی‌عدالتی و انحصار - را از بین می‌برد و برای تأمین زندگی مسالمت‌آمیز اجتماعی مؤثر است. در نتیجه می‌توان گفت تحکیم اصول اعتقادی مشترک، پذیرش و احترام به دیدگاه‌های فقهی مذاهب اسلامی، ترویج اصل عدالت، آزادی، حاکمیت قانون و مشارکت همگانی از مهم‌ترین راهکارهای تأمین زندگی مسالمت‌آمیز اجتماعی هستند.

۱. ابوحنيفه، نعمان ابن ثابت ابن زوطى ابن ماه. (۱۴۱۹ ه.ق). الفقه الأكبر (مطبوع مع الشرح الميسر على الفقهاء الأيسر والأكبر المنسوين لأبى حنيفة تأليف محمد بن عبد الرحمن الخميس). امارات: مكتبة الفرقان.
۲. الأذرى الصالحى، صدرالدين محمد ابن علاءالدين. (۱۴۱۷ ه.ق). شرح العقيدة الطحاوية. به تحقيق شعيب الأرنؤوط و عبدالله ابن المحسن التركى. لبنان: مؤسسه الرساله.
۳. البغدادى التميمى، عبدالقاهر ابن طاهر. (۱۹۷۷ م). الفرق بين الفرق و بيان الفرقة الناجيه. لبنان: دارالآفاق الجديده.
۴. بخشى، على آقا. (۱۳۷۴). فرهنگ علوم سياسى. ايران: مركز اطلاعات و مدارك علمى ايران.
۵. تورن، آن. (۱۳۹۸). برابرى و تفاوت. ترجمه سلمان صادقى زاده. ايران: ثالث.
۶. ماترىدى، محمد ابن محمد؛ ابوحنيفه، نعمان ابن ثابت و عبدالله ابن ابراهيم انصارى. (بى تا). شرح الفقه الأكبر. قطر: إدارة الشؤون الدينيه.
۷. عاملى، محمد ابن مكى. (۱۴۰۰). القواعد و الفوائد. ايران: كتاب فروشى مفيد.
۸. بغدادى خطيب، احمد ابن على. (۱۳۴۹ ه.ق). تاريخ بغداد. مصر: بى تا.
۹. بخارى، محمد ابن اسماعيل. (۱۹۸۱ م). صحيح البخارى. مصر: بى تا.
۱۰. منتظرى، حسين على. (۱۳۶۹). مبانى فقهى حكومت اسلامى. ترجمه محمود صلواتى. ايران: كيهان.
۱۱. الزحيلى، وهبه. (۱۴۰۹ ه.ق). الفقه الاسلامى و ادلته. ج ۶. سوريه: دارالفكر.
۱۲. محسنى، محمدآصف. (۱۳۸۷). مباحث علمى دينى. ج ۲. كابل: حوزه علميه خاتم النبیین (ص).
۱۳. انصارى، عبدالحميد اسماعيل. (۱۴۰۵ ه.ق). نظام الحكم فى الاسلام. قطر: دارقطرى ابن الفجاه للنشر و التوزيع.
۱۴. فضل الله، محمدحسين. (۱۳۹۲). دشواره‌هاى فهم اجتهادى شريعت. ايران: سازمان تبليغات اسلامى.
۱۵. ابن تيميه، (بى تا). السياسه الشرعيه فى اصلاح الراعى و الرعيه. به تحقيق على ابن محمد العمران. بى جا: دارالعلم الفوائد للنشر و التوزيع.
۱۶. رشيد رضا، محمد. (بى تا). الخلافة و الامامه العظمى. از مجموعه الدوله و الخلافة فى الخطاب العربى، وجيه الكوثرانى. لبنان: دارالطليعه.
۱۷. صدر، سيد محمدباقر. (۱۳۷۹). الاسلام يقود الحياه. ايران: مركز اباحت و الدراسات التخصصيه الشهيد الصدر.
۱۸. قرضاوى، شيخ يوسف. (۱۴۳۲ ه.ق). السياسه الشرعيه. ج ۴. مصر: مكتبة الوهبه.



۱۹. فیاض، محمداسحاق. (۱۳۹۲). جایگاه زن در نظام سیاسی اسلام. کابل: دبیرخانه کنگره تجلیل از مقام علمی آیت الله العظمی فیاض.
۲۰. سجادی، سید عبدالقیوم. (۱۳۸۷). مبانی تحزب در اندیشه سیاسی اسلام. چ ۲. ایران: بوستان کتاب.
۲۱. ابوفارس، محمد عبدالقادر. (بی تا). الفقه السياسي عند الامام الشهيد حسن البنا. بی جا: بی نا.
۲۲. النبهانی، تقی الدین. (۱۳۷۰ ه. ق.). نظام الحكم فی الاسلام. لبنان: بی نا.
۲۳. غزالی، محمد ابن محمد. (۱۴۰۹ ه. ق.). الاقتصاد فی الاعتقاد. لبنان: دار الکتب العلمیه.
۲۴. غزالی، محمد ابن محمد. (۱۳۹۰). المستصفی من علم الاصول. ایران: احسان.
۲۵. ابن شهید ثانی، حسن ابن زین الدین. (۱۳۷۶) معالم الدین و ملاذ المجتهدین. ایران: قدس.
۲۶. شاطبی، ابراهیم ابن موسی. (۱۴۳۱ ه. ق.). الموافقات فی اصول الشریعه. لبنان: دارالمعرفه.

